

اقتدار علما و پویایی امت اسلامی

(ترجمه)

ملت‌های دنیا به‌طور کلی برای علم و دانشمندان احترام قائل‌اند. دربارهٔ دانشمندان غربی در دوران رنسانس اروپا گفته می‌شود که با وجود آزار و فشارهای که بر آن‌ها وارد شد، نظریات علمی‌شان در زمینه‌های مانند علوم و نجوم باعث بیداری مردم و نارضایتی از وضعیت موجود گردید و در نهایت به انقلاب‌های انجامید که نظام فئودالی و سلطهٔ کلیسا را سرنگون کرد. اما این دانشمندان پیروان و مریدانی در جامعه نداشتند.

در مقابل، امت اسلامی ویژگی منحصربه‌فردی دارد؛ فرهنگی که درون آن جریان دارد، پویایی خاصی به جامعه می‌بخشد و آن را در میان ملت‌ها برجسته و متمایز می‌سازد. در اسلام، نقش و جایگاه علما کاملاً متفاوت است. تأثیر علما در جامعه به اندازه‌ای بوده که به یک قدرت اجتماعی تبدیل شده است؛ قدرتی که حکام از آن حساب می‌بردند و آن را جدی می‌گرفتند.

بیان این موضوع، بخشی از زندگی اسلامی را روشن می‌سازد و یکی از پایه‌های مهم امت اسلامی را که قرن‌ها با دولت خود به‌عنوان یک واقعیت زنده در صحنه حضور داشت، آشکار می‌کند. امروزه لازم است که آن تصویر تاریخی را در ذهن خود همچون یک نقشهٔ مهندسی شده بازسازی کنیم تا بتوانیم—اگر الله سبحانه و تعالی بخواهد—دولت خلافت را قدم به قدم بر همان پایه‌ها بنا کنیم. در این بخش ویژه، می‌خواهیم نگاهی داشته باشیم به چگونگی شکل‌گیری زندگی اسلامی زیر سایه و تأثیر علما در امت.

در روایت آمده است:

«صِنْفَانِ مِنَ النَّاسِ إِذَا صَلَحَا صَلَحَ النَّاسُ، وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَ النَّاسُ: الْأَمْرَاءُ وَالْعُلَمَاءُ»

ترجمه: دو گروه از مردم‌اند که اگر اصلاح شوند، مردم اصلاح می‌شوند، و اگر فاسد شوند، مردم نیز فاسد می‌شوند: حکام و علما.

موقعیت علما و دعوت‌گران در امت اسلامی از آن رو اهمیت دارد که آنان حاملان دین‌اند؛ دین را به امت منتقل می‌کنند و مردم را به پایبندی و اجرای آن فرا می‌خوانند. این ویژگی، مخصوص امت اسلامی است، چرا که در میان دیگر ملت‌ها، چنین نقشی برای علما و دعوت‌گران وجود ندارد و میزان دعوت به رعایت احکام و قوانین در آن ملت‌ها قابل قیاس با امت اسلامی نیست.

در واقع، تأثیر علما در جامعه اسلامی حتی در دوره‌های انحطاط و ضعف- بسیار بیشتر و عمیق‌تر از تأثیر علما در دیگر ملت‌هاست. زیرا مردم دین خود را ابتدا از زبان علما می‌آموزند، نه از سوی حاکمان به شکل قانون. از همین رو، علما در امت اسلامی جایگاهی بزرگ دارند؛ جایگاهی که ریشه در ستایش مستقیم الله سبحانه و تعالی از ایشان در قرآن دارد، و این جایگاه با حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم تثبیت شده است. آن‌جا که فرمود:

«الْعُلَمَاءُ وَرِثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»

ترجمه: علما وارثان پیامبران‌اند.

از این جهت، مراجعهٔ مسلمانان به علما و پرسش از آن‌ها دربارهٔ امور زندگی‌شان، جزئی اساسی از فرهنگ اسلامی به‌شمار می‌آید؛ فرهنگی که در امت ریشه دوانده و به یک عرف ثابت تبدیل شده است؛ عرفی که حتی در تاریک‌ترین دوران‌ها نیز امت از آن دست برنداشته است. از همین رو، علما در امت اسلامی به جایگاه مرجعیت واقعی دست یافته‌اند، جایگاهی هم‌عرض و هم‌وزن مرجعیت حاکمان.

این علما، در درون امت، به منزلهٔ رأس اسلام‌اند؛ آنان‌اند که خیر و نیکی را در جامعه گسترش می‌دهند و مردم را به آن تشویق می‌کنند. آنان نخستین کسانی هستند که فساد را می‌بینند، کانون‌های آن را شناسایی می‌کنند و سرچشمه‌هایش را روشن می‌سازند. با این روشنگری، مردم را برای مبارزه با فساد به حرکت درمی‌آورند. پس علما حاملان دین‌اند و در صف اول نخبگان امت قرار دارند و دیدی نافذ و ژرف‌نگر به جامعه دارند.

امت اسلامی دین را در وجود این علما مجسم می‌بیند؛ چنان‌که میان «حامل دین» و «خود دین» تفاوتی قائل نمی‌شود. از این رو جایگاه علما بسیار حساس است و فساد آنان به معنای فساد کل امت است، همان‌گونه که فساد حاکمان چنین است. چون اجرای احکام الله سبحانه توسط حاکمان، جایگاهی والا دارد؛ تا جایی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در روایتی از ابوهریره رضی الله عنه فرمودند:

«إِقَامَةُ حَدِّ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ لِأَهْلِهَا مِنْ مَطَرٍ أُرْعِيْنَ لَيْلَةً»

ترجمه: اجرای یک حد از حدود الهی در زمین برای مردمش بهتر است از چهل شب باران.

پس لازم است علما همواره عملکرد حاکمان را زیر نظر داشته باشند، رفتارشان را ارزیابی کنند، و آماده باشند تا در برابر فسادشان آنان را بازخواست کنند. این تأثیر گسترده علما بر امت یعنی نقش نظارتی و هدایت‌گر آنها همان چیزی است که منظور از «اقتدار علما» در امت است؛ نه صرفاً فتوای آنها در امور جزئی؛ اگرچه همین فتواها نیز برای ایشان پیروان و تأثیرگذارانی پدید می‌آورد که به نسبت میزان گرمای موضع‌گیری علما در برابر حاکمان، حرکت می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند.

اگر به تاریخ دولت اسلامی بنگریم، می‌بینیم که در آغاز اسلام، خود حاکمان از جمله علما بودند؛ چنان‌که در دوران خلفای راشدین، حاکمان همان علمای دین بودند. همچنین بسیاری از کسانی که پس از آنها آمدند -از تابعین- نیز در جایگاه امیر یا گاه خلیفه، در زمره علما قرار داشتند. اما به مرور، فساد، تن‌آسایی و رفاه‌طلبی در جامعه گسترش یافت و حاکمان دیگر از میان علما نبودند. بدین ترتیب، آن دوره بی‌نظیر در زندگی امت اسلامی پایان یافت. در پی این تغییر، علما نیز در امت به دو دسته تقسیم شدند.

دسته اول: کسانی‌اند که دانش خود را وسیله‌ای برای رسیدن به مقام و مال قرار دادند. آنان در کنار سلطان ایستادند، خواسته‌هایش را توجیه شرعی کردند و احکام الله سبحانه و تعالی را برای او آسان جلوه دادند. دانشمند بزرگ، شهاب‌الدین قرافی (وفات: ۶۸۴ هجری قمری)، فقیهان را از سازگار کردن فتواها با خواسته‌های سلطان و درباریانش برحذر می‌دارد و می‌گوید: شایسته نیست که مفتی، اگر در مسئله‌ای دو نظر فقهی وجود داشته باشد، یکی سخت‌گیرانه و دیگری آسان‌گیرانه، برای عموم مردم فتوا به سختی دهد و برای خواص و حاکمان فتوا به آسانی؛ زیرا این کار نزدیک به فسق، خیانت در دین، بازی با سرنوشت مسلمانان و نشانه بی‌تعظیمی نسبت به الله سبحانه و تعالی است. این دسته از علما با رفتن و نابودی حاکم نابود می‌شوند.

با دقت در تاریخ درمی‌یابیم که در سه قرن نخست اسلام، ویژگی علما «شخصی‌بودن» رابطه‌شان با دانش و دین بود، حتی اگر تعدادشان زیاد بود. در آن دوران، علم را صرفاً برای تقرب به الله سبحانه و تعالی می‌آموختند. اما پس از آن‌که دولت یکی از مذاهب را به رسمیت شناخت، رابطه علم و علما از حالت فردی به حالت «گروهی» تغییر کرد. سپس، در مرحله سوم، این رابطه شکل «نهادینه‌شده» به خود گرفت؛ یعنی رابطه‌ای سازمان‌یافته میان علما و دولت. این ساختار نهادی تاکنون -یعنی نزدیک به هزار سال- ادامه دارد. در این ساختار، حاکم، علما را تحت نظارت و سرپرستی خویش قرار می‌دهد و آنها را در جایگاه‌های مانند خطابه، امامت، اذان، تدریس و تزئین کاخ‌ها و تبلیغات حکومتی به کار می‌گیرد. اینان همان علمای رسمی وابسته به دولت هستند.

دسته دوم: همان وارثان پیامبران‌اند؛ کسانی که دانش را تنها برای طلب آخرت آموخته‌اند. آنان نوک پیکان امت در راست‌کردن مسیر حاکمان هستند. تاریخ امت اسلامی پر است از نمونه‌های از این علما که حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را شعار خود ساختند:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»

ترجمه: در معصیت خالق، هیچ طاعتی برای مخلوق نیست.

بر این باور بودند که اطاعت از ولی امر تنها در صورتی مشروع است که او پیرو شریعت باشد. این دسته از علما در مقاطع بسیاری با حاکمان درگیر شدند. برخی از آنان در قیام‌های مسلحانه علیه حاکم شرکت کردند یا خود رهبری آنها را بر عهده گرفتند، به‌ویژه زمانی که کفر آشکار

می‌دیدند. اینان افزون بر نشر علوم دین، در شکل‌دهی افکار عمومی، هدایت جامعه و ایجاد مسئله در برابر حاکمان، نقش مؤثر و مستقیمی دارند. آنان اند که جایگاهی بلند در جامعه دارند و از «اقتدار علمی» واقعی بر مردم برخوردارند. مردم در موضع‌گیری‌شان نسبت به حاکمان، از دیدگاه‌ها و شجاعت این علما الهام می‌گیرند.

حاکمان از آنان بیم دارند و همواره در پی نزدیکی به ایشان‌اند؛ اما این علما از حاکمان دوری می‌گزینند و بسیاری از آنان حتی عطایا و مناصب را نیز رد می‌کنند، اگر در مشروعیت حاکم تردیدی داشته باشند. تاریخ درخشان ما سرشار از نمونه‌های تابناک از این گروه از علماست. امام غزالی رحمة‌الله‌علیه، (وفات ۵۰۵ هجری قمری) با شدت از نزدیک شدن به سلاطین نهی می‌کند و هشدار می‌دهد که اگر علما خود را با سؤال از سلطان، رفت‌وآمد به دربار، خدمت‌گزاری، مدح و دعاگویی برای او، یاری‌رسانی به اهدافش، پر کردن مجالسش و اظهار محبت و پوشاندن زشتی‌هایش خوار نمی‌کردند، هیچ‌گاه سلاطین حتی یک درهم به آن‌ها نمی‌بخشیدند. و می‌فرماید: هر کس جرأت کند اموال سلاطین را بگردد و خود را با صحابه و تابعین مقایسه کند، گویی فرشتگان را با آهنگران یکسان پنداشته است!

همچنین تاج‌الدین سبکی رحمة‌الله‌علیه، (وفات ۷۷۱ هجری قمری) می‌گوید: سلاطین را فاسقان فقیهان نابود می‌کنند؛ زیرا فقیهان یا صالح‌اند یا فاسد. فقیه صالح معمولاً به درگاه پادشاهان نمی‌رود، اما فقیه فاسد خود را به آنان می‌رساند، و چاره‌ای جز پیروی از هوا و هوس‌شان ندارد و گناهان بزرگ را برایشان آسان می‌نماید. او از هزار شیطان بدتر است، چنان‌که فقیه صالح از هزار عابد بهتر است.

این دسته از علما، هدایا و عطایای حاکمان را نپذیرفتند و برای حفظ استقلال خود، به تجارت روی آوردند. امام ابوحنیفه رحمة‌الله‌علیه، (وفات ۱۵۰ هجری قمری) از پذیرش منصب قضاوت که خلیفه عباسی منصور به او پیشنهاد کرده بود، خودداری کرد، چرا که به تعبیر خودش: از مال سلطان می‌گریزم. او برای تأمین هزینه زندگی و حفظ استقلال علمی و فکری خود، در تجارت پارچه ابریشم فعالیت می‌کرد.

همچنین سفیان ثوری رحمة‌الله‌علیه در فروش روغن مشغول بود. روزی یکی از شاگردانش به این کار او اعتراض کرد. ثوری با تندی پاسخ داد: ساکت باش! اگر این دینارها نبود، این پادشاهان ما را مانند دستمالی که پس از مصرف دور انداخته می‌شود، به کار می‌گرفتند.

امام بی‌همی در کتاب شعب الایمان از ثوری نقل می‌کند که گفت: اگر دیدی که قاری یا عالم دینی به سلطان پناه می‌برد، بدان که او دزد است؛ و اگر به ثروتمندان پناه می‌برد، بدان که ریاکار است. مبدا فریب بخوری وقتی کسی به تو بگوید: "می‌خواهم ظللی را برطرف کنم یا از مظلومی دفاع کنم." این فریب شیطان است که قاریان دین آن را نردبانی برای بالا رفتن خود کرده‌اند. بلکه سفیان ثوری نزدیک شدن به سلطان را نوعی مجازات الهی برای شخص می‌دانست و می‌فرمود: هرگاه الله از بنده‌ای بی‌نیاز شود، او را به سلطان وا می‌گذارد.

برخی از علما، برای آن‌که بتوانند تمام وقت خود را وقف علم‌آموزی و تدریس کنند، از اموال وقف استفاده می‌کردند؛ اموالی که افراد باتقوا از مسلمانان و تاجران بزرگ، آن را برای رضای الله سبحانه و تعالی اختصاص داده بودند -با ساختن مدارس و تأمین هزینه‌های آن- تا علما از دغدغه‌های دنیوی آسوده باشند. این علمای ربّانی، نسبت به عطایا و هدایای حاکمان حساسیتی شدید داشتند و با دقت و احتیاط فراوان به آن‌ها می‌نگریستند.

امام عزالدین بن عبدالسلام سلی رحمة‌الله‌علیه، (وفات ۶۶۰ هجری قمری) در این زمینه موضعی بسیار قاطع و صریح داشت. او همواره در امور عمومی درگیر با حاکمان بود و همیشه در کنار امت می‌ایستاد. تا جایی که او را به لقب‌هایی چون «سلطان العلماء» و «فروشنده امیران» نامیدند. وقتی سلطان مملوکی، ظاهر بیبرس، در سال ۶۶۶ هجری برای تأمین هزینه‌های جهاد علیه مغول‌ها، مالیات‌هایی بر مردم شام وضع کرد و از برخی فقیهان فتوای جواز آن را گرفت، امام نووی با این فتواها مخالفت کرد و به صورت مستقیم در برابر سلطان ایستاد. سلطان، که نمی‌خواست حقیقت را بشنود، از امام نووی دلیل مخالفتش را پرسید. امام، بدون ملاحظه، حقیقتی را که سلطان از آن می‌گریخت، چنین بیان کرد: می‌دانم که تو غلام امیر علاءالدین بندقدار بودی و ثروتی نداشتی. سپس الله سبحانه و تعالی برایت راهی گشود و بر مسلمانان فرمانروا شدی. شنیده‌ام

که اکنون هزاران غلام در اختیار داری، که فقط زین اسب هرکدام هزار دینار می‌ارزد! و دوستان کنیز داری که صندوق زیورهای هرکدام شان بیش از ده‌هزار دینار ارزش دارد. اگر همه این دارایی‌ها را خرج کردی، آن‌گاه برایت فتوا خواهیم داد که گرفتن مال از رعیت جایز است!

هر کس که بخواهد با صلابت، استقلال و پرهیز این علما از نزدیکی به حاکمان بیشتر آشنا شود، کافی است صفحاتی از تاریخ درخشان آنان را در کتاب "سیر أعلام النبلاء" اثر امام شمس‌الدین ذهبی را مطالعه کند.

نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد این است که هزینه‌کردن دولت و حاکم برای علم و علما، در صورتی که دولت همانند دولت خلفای راشدین باشد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه پسندیده است. زیرا آنان با این کار به دنبال توجیه یا تطهیر عملکرد خود نیستند؛ چرا که اعمال‌شان از پیش پاک و درخشان است؛ بلکه برای تقویت جایگاه علم و علما و تنها در راه الله سبحانه و تعالی چنین انفاق می‌کنند.

همچنین باید یادآور شد که فقیهانی که میان خود و قدرت سیاسی فاصله‌گذاری کرده‌اند، هرگز از پیگیری امور عمومی جامعه دست نکشیده‌اند. مردم در سختی‌ها و بحران‌ها همواره به سوی فقها روی می‌آوردند، و این علما در طول تاریخ اسلامی، زبان حال فقرا و مظلومان بوده‌اند. این‌گونه موضع‌گیری‌های علما، در حقیقت به مثابه مجازاتی معنوی برای حاکمان بود و حاکم را متوجه می‌ساخت که از سوی مردم طرد شده است.

این فاصله و مرز میان گروه علما و قدرت سیاسی، بسته به میزان تقوای حاکمان، شکل و اندازه متفاوتی به خود می‌گرفت؛ اما این مرزبندی، در خاک حاصل‌خیز فرهنگ اسلامی، طبیعی و ریشه‌دار می‌روید. چرا که مردم، رفتار علما و سبک زندگی آنان را زیر نظر داشتند و از استقامت دینی و شجاعت آن‌ها در راه الله سبحانه و تعالی، طبیعی و بی‌واسطه تأثیر می‌پذیرفتند. از همین رو، علمای ربانی همواره مراقب‌اند که دیدگاه‌ها و فتوای‌شان خالصانه، پاک و فقط برای الله سبحانه و تعالی باشد؛ زیرا این دیدگاه‌ها، وقتی به مردم منتقل می‌شود، تأثیری گسترده و عمیق می‌گذارد و در نتیجه، پاداش عظیمی برای آن علما به دنبال دارد؛ پاداشی که با گسترش تأثیر آن سخن در جامعه، افزایش می‌یابد. این همان هدف بزرگ علمای مخلص است؛ چرا که به خوبی از جایگاه خود و نقش‌شان در میان امت آگاه‌اند.

اقتدار این دسته از علما در امت، به‌ویژه در زمینه اصلاح و کنترل رفتار حاکمان، نقشی بسیار مؤثر داشته است. میزان این تأثیرگذاری بسته به میزان شجاعت علما در افشای فساد یا ناتوانی حاکم متفاوت بوده است و به پیش‌دستی آنان در شناخت زود هنگام فساد یا حتی قصور حاکم، و روشن‌گری در این زمینه نزد مردم، پیش از آن‌که آن فساد یا کاستی قدمت یابد و ریشه‌دار شود، بستگی داشته است. چرا که وقتی فساد ریشه می‌دواند، اصلاح آن دشوارتر می‌شود؛ همان‌گونه که امروز می‌بینیم، چگونه فساد در میان حاکمان نهادینه شده و هر نسل، آن را از حاکم پیشین به ارث می‌برد.

نکته محوری در اقتدار علما در جامعه این است که حاکم، نه تنها نمی‌تواند فساد و قصورش را به راحتی پیش ببرد، بلکه قادر نیست مردم را به تبعیت از خود وادارد، مادامی‌که در میان امت، علمای استواری چون کوه‌ها حضور دارند. از نظر سیاسی، نکته مهم در قدرت این اقتدار علمی آن است که برکناری حاکمان توسط امت بسیار آسان‌تر از نابودی این جمع گسترده از علما توسط حاکمان است. چرا که این علما هم از نظر تعداد فراوان‌اند، هم از نظر تنوع دیدگاه‌ها گوناگون، و هم در چشم مردم، جایگاهی ریشه‌دار و عمیق دارند؛ به‌عنوان ستون دین و سرچشمه احکام و فتوایی که مسلمانان در زندگی روزمره به آن نیازمندند.

یکی از نکات مهم درباره جایگاه اقتدار علما، آن است که در کتاب الشخصية الإسلامية از سوی حزب‌التحریر چنین آمده است: این‌که «رأی امام» در مسائل شرعی اختلافی، باعث رفع اختلاف و الزام در اجرا می‌شود، به این معنا نیست که دیگر آرا از بین می‌روند، بلکه فقط به معنای الزام به اجرای رأی امام است؛ در حالی‌که علما در امت همچنان به تبلیغ و آموزش دیدگاه‌های فقهی خود حتی اگر مخالف رأی امام باشد ادامه می‌دهند، در عین آن‌که از مردم می‌خواهند که رأی رسمی امام را در عمل رعایت کنند.

بدیهی است که این موضوع مربوط به زمانی است که حاکم در میان دیدگاه‌های اجتهادی فقیهان در مسائل ظنی، یک دیدگاه را برمی‌گزیند و به عنوان قانون رسمی دولت اعلام می‌کند؛ نه آن‌گونه که در زمان ما دیده می‌شود که اصلِ گرفتن احکام از شریعت را کنار می‌گذارند و احکام شرعی را رد می‌کنند.

اگر به آثار این موضوع در جامعه دقت کنیم، می‌بینیم که اگر حاکم دیدگاهی شرعی را -چه از اجتهاد خود یا از اجتهاد فقهی دیگر- به‌عنوان قانون انتخاب کند، اما این دیدگاه از نظر علمی ضعیف باشد، آنگاه در وضعیت دشواری قرار می‌گیرد، چون می‌بیند که علمای امت دیدگاه قوی‌تری را تبلیغ و آموزش می‌دهند و مردم نیز با آن همراه می‌شوند. یعنی مردم از این قانون رسمی که از نظر علمای شان ضعیف تلقی شده، ناراضی می‌شوند. اگر این‌گونه قوانین ضعیف زیاد شود و حاکم آن‌ها را یکی پس از دیگری بر اساس دلایلی تصویب کند که علمای امت آن دلایل را ناکافی می‌دانند، آنگاه شک و تردید نسبت به حاکم در دل امت شکل می‌گیرد و اقتدارش تضعیف می‌شود. در نتیجه، حاکم ناگزیر می‌شود برای حفظ وجهه خود در میان امت، تنها احکامی را انتخاب کند که از نظر استدلال علمی قوی باشند، تا از حجم انتقادات کاسته شود و جایگاهش در میان مردم تضعیف نگردد.

در جمع‌بندی می‌توان با اطمینان گفت که اقتدار علمی علما در امت اسلامی، اقتداری واقعی و ملموس است، نه پدیده‌ای گذرا یا کم‌اثر؛ چرا که شمار علمای امت بسیار است و حلقه‌های درس در مساجد رونق دارد. استادان، دیدگاه‌های علما را بر اساس قوت، صحت و استواری دلایل شان به شاگردان خود منتقل می‌کنند. بسیار آسان است که هر قانونی که حاکم بر اساس دلیلی ضعیف وضع کرده، به سرعت به مسئله‌ای برای افکار عمومی تبدیل شود که مطالبه تغییر آن را داشته باشند.

زیرا همان‌طور که امت مأمور به اجرای رأی امام است، مأمور به نقد و بازخواست او نیز هست، به‌ویژه درباره قوانینی که اتخاذ می‌کند. حاکم همیشه در معرض موج‌هایی از نارضایتی در میان مردم است؛ موج‌هایی که گاهی به شدت و صراحت، مطالبه اصلاح و تغییر دارند. خاستگاه این موج‌های فشار، همگی از جانب علماست. همین نگرانی از این موج‌هاست که به علما در امت قدرتی واقعی می‌دهد؛ اقتداری که حتی از رسانه‌های که غرب از آن‌ها به‌عنوان "قدرت چهارم" یاد می‌کند، قوی‌تر است.

این، ویژگی‌ای منحصربه‌فرد در امت اسلامی است؛ ویژگی‌ای که از فرهنگ علمی برخاسته از اسلام سرچشمه می‌گیرد و با سنت‌ها و عرف‌هایی که اسلام درباره احترام، بزرگداشت و تکریم علما به‌عنوان وارثان پیامبران بنا نهاده، تقویت شده و همچنان پابرجاست. این ویژگی، در امت پایدار خواهد ماند، چون ریشه در ایمان و تقوای مردمی دارد که با انگیزه الهی و در طلب پاداش و جنت، نسبت به دین الله غیرت دارند. این انگیزه عقیدتی باعث می‌شود که مردم پیش از آن‌که از قانون یا مجازات حاکم بیم داشته باشند، با رغبت قلبی پشت سر علما بایستند و با آنان هم‌صف شوند.

این حقایق است که اقتدار علما را در امت اسلامی پدید آورد، آن را حفظ کرد و آن را به ویژگی‌ای ممتاز برای امت اسلام تبدیل نمود؛ ویژگی‌ای که هیچ ملتی دیگر از آن برخوردار نیست. از همین‌رو، هنگامی که می‌خواهیم دولت اسلامی را بنا کنیم، بر ما واجب است که همه مقدمات لازم برای گسترش علوم شرعی و ارتقای جایگاه آن را فراهم کنیم، تا علما حصارهای باشند که در صورت فساد حاکم، امت بتواند به آن پناه ببرد.

برگرفته از شماره ۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴ مجله الوعی

نویسنده: عصام الشیخ غانم - فلسطین

مترجم: احمد صادق امین